

موضوع ۱۲:

چگونه شاهی مثبت باشیم

مرور کلی موضوع

- عیسی بر این تصمیم گرفت که ما را به دنیا بفرستد؛ نه اینکه ما را از آن خارج کند. چرا؟ همانطور که دلایل اصلی نور و نمک بودن را بررسی می‌کنیم:
- در خواهیم یافت که منظور از نور و نمک بودن چیست، چه برای کلیساها، چه برای خانواده‌ها و چه برای افراد؟
 - کارآیی خود را به عنوان شاهدان مسیح ارزیابی خواهیم کرد.
 - در بیان خبر خوش عیسی مسیح با دیگران، اعتماد به نفس بیشتری خواهیم داشت و مهارت بیشتری کسب خواهیم نمود.

هدفم موضوع

«شما نمک جهانید. اما اگر نمک خاصیتش را از دست بدهد، چگونه می‌توان آن را باز نمکین ساخت؟ دیگر به کاری نمی‌آید جز آنکه بیرون ریخته شود و پایمال مردم گردد. شما نور جهانید. شهری را که بر فراز کوهی بنا شده، نتوان پنهان کرد. هیچ‌کس چراغ را نمی‌افروزد تا آن را زیر کاسه‌ای بپند، بلکه آن را بر چراغدان می‌گذارد تا نورش بر همه آنان که در خانه‌اند، بتابد. پس بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا کارهای نیکتان را ببینند و پدر شما را که در آسمان است، بستانند.»

متی ۵: ۱۳ - ۱۶

در فرهنگ ما نور و نمک بودن واقعاً چه مفهومی دارد؟ ما به عنوان شاهدان مسیح چقدر مؤثر هستیم؟ چرا بعضی وقتها بیان کردن ایمان خود به دیگران، تا اینحد سخت جلوه می‌کند؟ چگونه می‌توانیم یاد بگیریم که چطور ایمانی را به مسیح داریم، با دیگران در میان گذاریم؟

کوچک ولی مقوی

(بیاناتی هستند که شما را در رابطه با مطلب به فکر وا خواهند داشت. این بیانات ممکن است در چارچوب تفکر کتابمقدس بگنجد و یا نگنجد.)

«احتیاجی نیست که من چیزی بگویم. زندگی من خود شهادت خوبی است.»

«مردم برایشان مهم نیست که شما چقدر می‌دانید. آنچه که برایشان مهم است، این است که چقدر به آنها اهمیت می‌دهید.»

«من می‌خواهم که ایمان خود را با دیگران در میان گذارم ولی از عکس‌العمل آنها می‌ترسم. برای همین هم نمی‌کنم. که همین باعث می‌شود که بیشتر احساس خطا کنم.»

«چه روش بهتر دیگری هست که انسان وقت و انرژی خود را صرف آن کند و روی زندگی مردم سرمایه‌گذاری نماید. مردمی که بسیاری از آنها تا به ابد ممنون شما خواهند بود؟ چه سرمایه‌گذاری دیگری می‌توان یافت که بهره حاصل از آن تا به این حد بالا باشد؟»

بیل هایبل

نمونه به جهت مطالعه

مریم

روز اولی که به سر کار جدید رفتید، مریم اولین کسی بود که دیدید و از آن به بعد همیشه با هم دوست بودید. در طول این سالیان روی مسائل مهم با هم صحبت‌های زیادی داشته‌اید و می‌توانید به جرئت بگویید که مریم برای شما احترام زیادی قائل است. همیشه برای این به حضور خدا دعا می‌کردید که فرصتی پیش بیاید و خدا شهادت اینکار را در قلب شما بگذارد که از ایمان خود با مریم صحبت کنید. ولی متأسفانه چنین فرصتی تا بحال پیش نیامده است.

با این وجود در این روزهای اخیر وضعیت اداره زیاد هم خوشحال کننده نیست. وضع از نظر کاری بسیار بد است و تصمیم بر آن شده که تا انتهای ماه به کار عده‌ای از کارمندان را پایان دهند.

متأسفانه هم شما و هم مریم در لیست این افراد هستید. حتی فکر بیکار شدن تن آدم را می‌لرزاند، مخصوصاً هم بعد از هفت سال خدمت صادقانه! در وخامت اوضاع همین بس که مریم وضع شما را خوب تصور می‌کند. روزی مریم بعد از کار به سراغ شما می‌آید و از شما علت این همه تاب و توانی را که در مقابل این وضع اسفناک از خود نشان می‌دهید، جویا می‌شود. در مقابل سؤال او چه جواب می‌دهید؟

موضوع و یا سؤال اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتاب مقدس

کولسیان ۴: ۲-۶

«با هشیاری و شکرگزاری، خود را وقف دعا کنید. و برای ما نیز دعا کنید، تا خدا دری به روی پیام ما بگشاید تا بتوانیم راز مسیح را بیان کنیم، رازی که من به خاطر آن به زنجیر کشیده شده‌ام. دعا کنید که بتوانم آن را بروشنی بیان کنم، چنانکه شایسته است. با مردمان بیرون منظور غیرمسیحیان است. حکیمانه رفتار کنید و از هر فرصتی بیشترین بهره را بگیرید. سخنان شما همیشه پر از فیض و سنجیده باشد، تا بدانید هرکس را چگونه پاسخ دهید.»

از زندان است که پولس نامه خود را به کولسیان می‌نویسد (به زنجیر کشیده شده‌ام) و خوانندگان خود را تشویق می‌کند که به عنوان ایمانداران به دنبال بلوغ روحانی باشند. بخشی از تلاش به جهت رشد و بلوغ این است که شاهد وفاداری به غیرمسیحیانی که در میان ما هستند (خانواده، سر کار، همسایگی، و غیره)، باشیم. در کولسیان ۴: ۲-۶ پولس بر این مطلب ابتدا با این خواسته تأکید می‌کند که برای خدمت او در میان غیر مسیحیان دعا کنند و سپس آنها را در رابطه با ضرورت بشارت موثر به چالش وامی‌دارد: حکمت و توان در این امر که پیام انجیل را با مهارت با افراد غیر مسیحی در میان گذارند. زمانی که او صحبت از رفتار حکیمانه می‌کند، هم اعمال و هم سخنان را در نظر دارد. پولس می‌خواهد از این امر مطمئن گردد که کولسیان با وفاداری به شهادت خود ادامه خواهند داد و در صحبت و عمل خود در میان غیر مسیحیان مراقب خواهند بود.

پولس از ایمانداران می‌خواهد که در خدمت بشارتی که به گردن دارد، دعا کنند که خدا درهای بسته را به روی آنها باز کند. چرا فکر می‌کنید که دعا به جهت خدمات دیگران و خدمات خود ما ضروری و مهم است؟

منظور پولس از این سخن چه بود: «با مردمان بیرون که منظور غیرمسیحیان است. حکیمانه رفتار کنید»؟ چگونه می‌شود که حکیم نباشیم؟

زمانی که خدا دری را به جهت پیام انجیل می‌گشاید، من و شما چگونه می‌توانیم «از هر فرصتی بیشترین بهره» را بگیریم؟

سخنان ما چگونه می‌تواند «پر از فیض» و «نمکین» باشد؟ منظور از این عبارات چیست؟

پولس به ما توصیه می‌کند که در سخن گفتن دقت کنیم تا بدین ترتیب به حرکس که از ما سؤال می‌کند، بتوانیم جواب دهیم. به نظر شما پولس در بیان این سخن چه چیزی در سر داشت؟ (شاید بخواهید که در این مورد به ۱ پطرس ۳: ۱۵ هم مراجعه کنید.)

بشارت هم شخصی است (فرد به فرد) و هم جمعی (شهادت در حضور کل کلیسا و یا جامعه). اعمال ۲: ۴۲ - ۴۷ را بخوانید و در زیر توضیح دهید که چرا کلیسای جوان اورشلیم قادر بود که در نظر جامعه غیر مسیحی تا به آن اندازه عزیز گردد.

متون زیر به این مطلب که چطور می‌توانیم شاهدان مثبتی برای مسیح باشیم، عمق و بعد بیشتری می‌بخشد. تعلیمی را که هر یک از این متون در رابطه با نور و نمک بودن عرضه می‌دارند، به شکل خلاصه بنویسید.

متی ۵: ۱۳ - ۱۶

متی ۲۸: ۱۹ - ۲۰

۱ تیموتائوس ۲: ۳ - ۷

۱ پطرس ۳: ۱۵ - ۱۶

دیگر منابع

«فرمولی جهت تأثیرگذاری بر دنیای خود» به قلم بیل هایبل و مارک میتلبرگ
فصل سوم از کتاب «چگونه می‌توانیم مسیحیانی مسری باشیم.»

«نکاتی کوچک در بیان پیام انجیل»

فرمولی جهت تأثیرگذاری بر دنیای خود

از کتاب «چگونه می‌توانیم مسیحیانی مسری باشیم.» به قلم بیل هایبل و مارک میتلبرگ

یکی از مستأصل‌کننده‌ترین تجارب در زندگی این است که به انسان بگویند چه باید بکنند، بی‌آنکه در مورد چگونگی انجام آن چیزی بگویند. و با کمال تأسف باید گفت که این امر دائماً رخ می‌دهد.

مدیر شما برای سه ماه آینده هدف فروش را رقم بسیار بالایی می‌زند و از شما انتظار دارد که فروش را به آن رقم برسانید. به شما اعلان می‌کند که این فروش باید حاصل آید، هزینه‌ها پایین کشیده شوند، و کارها بیشتر بهبود یابند، ولی اینکه همه اینها را چگونه باید انجام دهید، دیگر مشکل شماست و به گردن شماست.

و یا معلم‌تان انگار که تکلیف کم دارید، همینطور بر میزان تکالیف اضافه می‌کند و به همراه آن، استیصال شما هم افزایش می‌یابد. این قسمت را بخوانید، آن مطلب را بنویسید، روی آن زمینه کار کنید، فلان تحقیق را هر چه زودتر تحویل دهید، فلان روز، امتحان خواهد بود، این دوره را هم باید بگذرانید. و معلم انگار که متوجه نیست که شما چهار کلاس دیگر هم دارید که معلم‌هایشان همان انتظارات و خواسته‌ها را دارند. مجبورید خودتان کاری در آن مورد بکنید، ولی چطور می‌کنید، مطلبی است که خود باید آن را دریابید. عجیب نیست که بسیاری از ما هنوز هم در رابطه با تکالیف ناتمام مدرسه کابوس می‌بینیم!

حتی در کلیساها هم با انتظارات زیادی بمباران می‌شویم. اینکه ازدواجی قوی داشته باشیم، فرزندان مطیع تربیت کنیم، درست خرج کنیم، دعاهایی قوی و روابطی عمیق و با معنی. ولی در همان حین که این «بایدها» واضح و بلند بر سرمان سرازیر می‌شوند، «آخه چطوری؟» اغلب در فاصله‌ای دور ساکت مانده است و صدایی از او به گوش نمی‌رسد.

یکی از جاهایی که این سخن مصداق بسیار دارد، در امر بشارت است که از ما انتظار می‌رود که به شکلی عمیق و بنیادی بر دنیای اطراف خود تأثیر گذاریم. واعظ فریاد برمی‌آورد: «مردم گمشده‌اند. مسیر زندگی‌شان مستقیم به طرف جهنم است و خدا از ما می‌طلبد که برای ممانعت از این امر آستین‌ها را بالا زنیم و به کمک آنها بشتابیم. شما سفیران منتخب او هستید. پس بهتر است که به نزد آنها بروید و آنها را برای مسیح صید کنید!»

با این سخن مگر می‌شود مجادله کرد؟ سخن او همان چیزی است که کتابمقدس هم می‌گوید و به نظر درست هم می‌آید و معقول هم هست. پس باید در این رابطه کاری بکنم، ولی از کجا؟ آیا

می‌شود کسی در رابطه با اینکه «به نزد آنها بروید» قدری بیشتر توضیح دهد؟ چگونه شروع کنم؟ این جریان به چه می‌ماند؟ چه کسی مرا در گام اول کمک خواهد کرد؟

نقش‌های الهی

خدا را شکر که خدا ما را چنین در گیجی نگذاشته است. ضرب‌المثلی قدیمی چنین می‌گوید: «هر آنکس که دندان دهد، نان دهد.» خدا نه تنها بر ما روشن می‌کند که مردم این دنیا برای او اهمیت دارند، بلکه اطلاعات لازم را هم برایمان فراهم کرده است تا بتوانیم به شکلی مؤثر به آنها برسیم. عیسی در رابطه با این نقشه سالها پیش صحبت کرد، زمانی که با پیروان خود در دامنه تپه‌ای در کفرناحوم نشسته بودند. او جهت تأثیر گذاری بر دنیا اصولی را تشریح نمود و فرمولی را عرضه داشت که استراتژی خدا را جهت رسیدن به افرادی که از نظر روحانی گمشده‌اند، نشان می‌دهد:

$$ق د + ق ش = ح ت$$

بباید این فرمول را بررسی کنیم. هدف این است که ما به حداکثر تأثیری که می‌توان به دنیای اطراف خود گذاشت، برسیم. این هدف خداست، هدفی که در سراسر کتابمقدس آن را شاهد هستیم.

همانطور که دیده‌ایم، اعمال ۱: ۸ به ما می‌گوید که ما باید شاهدان او باشیم، شاهدانی که از روح‌القدس قدرت می‌گیرند تا به مردم دور و نزدیک برسند. دوم قرن‌تیا ۵: ۱۹ می‌گوید که زمانی که ما از طریق مسیح با خدا آشتی می‌کنیم، این خدمت را دریافت می‌کنیم که ما هم به افراد دیگر کمک کنیم که با خدا آشتی کنند. متی ۲۸: ۱۹ - ۲۰ که اغلب به آن مأموریت بزرگ گفته می‌شود، به ما می‌گوید که به کل دنیا رویم، پیام انجیل را پخش کنیم، مردم را به سوی مسیح آوریم، و سپس آنها را تعمید داده و در ایمان استوارشان کنیم. مسیح در جایی دیگر می‌گوید که ما باید صیاد جانها باشیم.

می‌بینید، کتابمقدس ما را به این چالش می‌کشاند که زندگی خود را به گونه‌ای ترتیب دهیم که هر یک از ما بتوانیم بالاترین و عمیق‌ترین تأثیر را بر دنیای اطراف خود بگذاریم. این در مسئولیت ماست که این خواسته‌ها را به عمل کشانیم. و این به عهده اوست که با کشانیدن مردم به سوی خود ثمر تولید کند.

حال که فهمیدیم قسمت بعد از مساوی چیست، بباید به قسمت اول فرمول برویم. این قسمت اول از دو عنصر ناشی می‌شود که مسیح آنها را به شکل نور و نمک تمثیل کرد.

او این مطلب را در میان حرفهای خود در بزرگترین موعظه تاریخ گفت، در موعظه سر کوه. شما نمک جهان هستید... شما نور جهان هستید. او می‌خواست که همه پیروان او در طرق زندگی خود در این دنیا خدا را نور و نمک ببینند.

نگرشی جدید از نمک

بیایید اول به نمک نگاه کنیم. چرا عیسی باید از تمثیل نمک استفاده کند؟ مگر نمک چه می‌کند؟ این روزها فکر نمک ما را عصبی می‌کند، چرا که نمک زیاد باعث ازدیاد فشار خون می‌گردد. از این رو هم هر وقت که دست به سوی نمکدان دراز می‌کنیم، در خود احساس گناه می‌نماییم. ولی بیایید نمک را در آن زمان بررسی کرده و به دیگر استفاده‌هایی که در طول تاریخ داشته است، نظر افکنیم.

اولین چیزی که در مورد نمک به ذهن ما خطور می‌کند، این است که نمک ما را تشنه می‌کند. برای همین هم هست که در کافه‌ها اغلب مزه‌هایی که به شکل مجانی قرار می‌دهند، همه شور هستند. هدف آنها از اینکار این است که مردم تشنه شوند و بیشتر بنوشند. در هر حال به من که اینطور گفته‌اند!

نمک کار دیگری هم انجام می‌دهد. به خوراکی مزه می‌دهد. چه کسی واقعاً می‌تواند از بلالی که در آب شور فرو کرده باشند، بگذرد؟ زمانی که چیزی بی‌مزه به دهان می‌گذاریم، بی‌اختیار دست ما به جانب نمکدان دراز می‌شود که به آن مزه دهیم.

نمک حفاظت هم می‌کند. در این روزها از این خاصیت نمک زیاد استفاده نمی‌شود، ولی قبل از دوران یخچال و فریزر از نمک به جهت نگهداری سالم خوراکی استفاده می‌شد. برخی از گوشتها را اگر به دقت در نمک می‌خوابانیدند، برای مدت زیادی می‌شد آن را نگهداشت.

پس نمک تشنگی می‌آورد، به خوراکی مزه می‌دهد، و از فاسد شدن جلوگیری می‌کند. که همین ما را به سؤال بزرگ می‌کشاند: مسیح زمانی که از نمک صحبت می‌کرد و می‌گفت که «شما نمک جهانید»، کدامیک از این صفات را برای پیروان خود در نظر داشت؟

جواب کوتاه به این سؤال این است: نمی‌دانیم! اگر شما به آنچه که مفسرین کتابمقدس در رابطه با این سؤال می‌گویند، دقت کنید، می‌توانید همه را در این جواب خلاصه کنید. «شما یکی را انتخاب کنید و یا اگر دوست دارید، هر سه را بردارید!»

شاید منظور عیسی این بود که بر خاصیت تشنگی‌زای نمک تأکید کند. زمانی که مسیحیان هماهنگ و همسو با روح‌القدس زندگی می‌کنند و در زندگی خود در این دنیا به دنبال هدفی هستند،

همانطور که در آرامش و شادی این هدف را دنبال می‌کنند، در مردم اطراف خود نوعی تشنگی روحانی ایجاد می‌نمایند.

ما اغلب چنین چیزهایی را از مردم می‌شنویم: «سر کار بودم و متوجه شدم که زندگی یکی از کارکنان با زندگی من قدری فرق دارد، حرف زدنش با مال من قدری فرق دارد، و چیزهایی هم که به آن ارزش می‌دهد، با مال من قدری فرق دارد. این مطلب نظر مرا به خود جلب کرد. در درون خودم نوعی تشنگی در حال تزیید احساس کردم، چیزی که تا به حال در من نبود.»

زمانی که مسیحیان ایمان خود را به شکل اصیل و با شهامت زندگی می‌کنند، به کاسه آش مردم اطراف خود قدری نمک می‌افزایند. مردم در مقابل چنین چیزی حالت دفاعی به خود ندارند و این باعث می‌شود که تحت تأثیر قرار گیرند. با سیستم ارزشی خود باعث می‌شوند که مردم اطراف از خواب غفلت بیدار شده و ارزشهای خود را بازنگری نمایند. به زبانی دیگر، به زندگی مردم اطراف خود قدری مزه می‌بخشند.

و دیگر چه؟ زمانی که مسیحیان، حیاتی شایسته عیسی مسیح را زندگی می‌کنند، جامعه را از فساد اخلاقی بازمی‌دارند. امید من این است که این امر در بسیاری از موضوعاتی که جامعه ما با آن دست به گریبان است، صدق نماید. هرچند که در این جامعه به زبان آوردن ارزشها قدری مشکل است، ولی با زندگی کردن آنها ایمان دارم که بر مسئله فحشا، دختران فراری، اعتیاد، سقط جنین، و طلاق اثر خود را خواهد گذاشت. زمانی که مسیحیان با زندگی خود خدا را عزت می‌دهند، خدا جلوی طوفان و سیل شریر را که به جهت نابودی انسانها بلند می‌کند، می‌گیرد.

پس، یکی را انتخاب کنید، هر کدام را که می‌خواهید. مسیح زمانی که از واژه نمک استفاده می‌کرد، شاید همه آنها را در نظر داشت. ولی اگر بیشتر دقت کنید، ممکن است در این زمینه دلایل بیشتری را دریابید، دلایلی که انسان به راحتی می‌تواند آنها را ندید بگیرد.

اول، نمک برای اینکه به شکلی بسیار عالی اثر کند، لازم است که خاصیت و قوه درونی خود را به شکل کامل داشته باشد. دوم، نمک برای اینکه اثر کند، لازم است به آنچه که می‌خواهد در آن اثر گذارد، نزدیک شود و با آن قاطی گردد. مسیح از این رو از تمثیل نمک اسفاده کرد، زیرا نمک برای تأثیر هم احتیاج به قوه درونی قوی خود دارد و هم احتیاج به قاطی شدن. حال برگردیم به فرمولمان.

$$ق د + ق ش = ح ت$$

حال که می‌دانیم حاصلی که این فرمول می‌طلبد، تأثیر عمیق و شدید بر زندگی مردم است، به قسمت اول فرمول می‌رویم و دو عنصری را که جهت رسیدن به این هدف احتیاج داریم، در نظر می‌گیریم؛ قوه و خاصیت درونی قوی و نزدیکی و قاطی شدن.

این دقیقاً همان چیزی است که ما مسیحیان احتیاج داریم تا بر آنانی که خارج از خانواده خدا زندگی می‌کنند، تأثیر گذاریم. ما را لازم است که قوه درونی قوی داشته باشیم و به عبارتی نمک بودن خود را قویاً حفظ کرده باشیم که منظور از آنهم این است که اجازه بدهیم قدرت روح خدا دائم در زندگی ما کار کند و دیگران حضور خدا را در ما به وضوح ببینند. و لازم هم داریم که در جمع این افراد زندگی کنیم. لازم داریم تا آنجا که ممکن است به این افراد نزدیک شویم، تا بتوانیم در آنها تأثیر گذاریم.

مسیح در متی ۵: ۱۳ اشاره به این مطلب دارد که اگر نمک خاصیت و نمک بودن خود را از دست دهد، بی‌ارزش خواهد بود و به درد نمی‌خورد. تشنگی ایجاد نخواهد کرد، مزه نخواهد داد، و جلوی فساد را هم نخواهد گرفت. می‌تواند هر چقدر که بخواهد، قاطی شود. هر چقدر که بخواهد، روی خوراکی ریزد، ولی اگر قوه و خاصیت درونی خود را از دست داده باشد، عیسی می‌فرماید که بی‌فایده است. پایمال مردم خواهد شد.

ولی نمکی که قوه خود را به شکل کامل حفظ کرده است، حاصلی نخواهد داشت اگر به آنچه که می‌خواهد اثر کند، نزدیک نگردد و قاطی نشود. تا زمانی که نمک در نمکدان است، جز تزیین میز غذا چیز دیگری نیست.

و متأسفانه این توصیف در مورد بسیاری از افرادی که خود را مسیحی می‌خوانند صدق می‌کند. در رابطه خود با مسیح قوه‌ای زیاد و قوی دارند. شیوه زندگی شخصی‌شان خدا را جلال می‌دهد. ولی هرگز بیرون نمی‌ریزند که آنهایی را که به قوه آنها احتیاج دارند، اثر کنند. صرفاً ظرف تزیینی قشنگی برای میز غذا هستند و تأثیر چندانی ندارند.

حال می‌بینید چرا عیسی از تمثیل نمک استفاده کرد؟ با این تمثیل توانست به ما حالی کند که هر دو آن دو عنصر باید باشند تا ما بتوانیم به مأموریت خود جامه عمل بپوشانیم و بر خانواده و دوستان خود تأثیر گذاریم.

نمونه‌ای پر قدرت

چند سال قبل من و همسرم یک روز کامل را مهمان بیلی و روت گراهام بودیم. شب که شد می‌توانستم خستگی را از صورت بیلی بفهمم، برای همین هم به گفتم که بهتر است به هتل خود برگردیم. ولی در کمال تعجب من، بیلی کتامقدس خود را به دستم داد و گفت: «بیل، قبل از اینکه بروی، مرا از کلام خدا خوراک ده.»

پیش خود فکر کردم، این مرد هفتاد و سه ساله که در مسیحیت بچه نیست و اینجا هم که مشکل بی‌مزی وجود ندارد که به نمک احتیاج باشد! علاوه بر آن، این شخص خود بیشتر از هر کس

دیگر در طول تاریخ انجیل را با دیگران در میان گذاشته است. و با اینحال به من می‌گوید که:
«هنوز هم احتیاج دارم و دوست دارم که با کلام خدا تغذیه شوم.»

این تجربه به من حالی کرد که چرا بیلی گراهام چنین قوه درونی قوی‌ای را این همه سال در خود کماکان نگهداشته است. او دائماً نمک بودن خود را تقویت می‌کند. در آن روزی که با بیلی به سر بردم، هیچ چیز در من به این اندازه اثر نگذاشت. امید این دارم که زمانی که من هم به آن سن برسم، سطح نمک در من چنان بالا باشد که سر به آسمان زند. در هفتاد و سه سالگی می‌خواهم خطرناک باشم، شما چطور؟

این امر قرار است چگونه روی دهد؟ این زمانی روی می‌دهد که ما گامهای لازم را به جهت آن برداریم. آنگاه هست که قوه درونی تا هشتاد و هشت سالگی هم حفظ خواهد شد. این گامها کدامند؟ کاشکی می‌توانستم جوابهایی بسیار هیجان آور به شما عرضه دارم، ولی چکنم که نمی‌توانم. این صرفاً با داشتن انضباطی روحانی در زندگی ما حاصل می‌آید، چیزی که در طول تاریخ برای هزاران سال کارآیی خود را ثابت کرده است و چیزی عجیب و غریب در آن وجود ندارد.

این قوه درونی قوی از تغذیه حقایق کلام خدا حاصل می‌شود. از دعاهایی که روی زانوان انجام می‌دهیم، حاصل می‌شود. از مشارکت با دیگر مسیحیان مسری حاصل می‌شود که در گروههای کوچک جمع می‌شوند و ماسکها را از صورتها برمی‌دارند و با یکدیگر در راستی و حقیقت مشارکت برقرار می‌کنند. از خدمت در کلیسا به جهت انجام مأموریتی که دارد، حاصل می‌شود. از بیان مستمر و فعل ایمان خود با دیگران و بشارت به آنها و موفقیتها و شکستهایی که در این مورد نصیب ما می‌شود، حاصل می‌گردد. از این امر حاصل می‌شود که خود را جهت نمکین باقی بودن انضباط دهیم.

زمانی که موضوع به ابقا و تقویت نمکین بودن می‌رسد، در این مورد نه سحر و جادویی هست و نه راه میان‌بر. ما به همان اندازه که در این مورد منظم هستیم، قوه درونی مان را کماکان قوی و در حال رشد نگاه خواهیم داشت. تماس روزانه با خدا ما را نسبت به هدایت روح القدس باز نگاه خواهد داشت و مشتاق خواهیم بود که بر اشخاصی که خارج از خانواده الهی هستند، به شکلی مؤثر اثر کنیم و در مقابل خدا و دیگر انسانها، با محبت و ملایم باشیم. به چیزهایی خود را مشغول کنیم که واقعاً اهمیت دارند.

این فعالیتها نه تنها سیم ما را به سیستم برق خدا وصل خواهد کرد، بلکه ما را کمک هم خواهد نمود که مسری بودن خود را به عنوان فردی مسیحی بیشتر و بیشتر توسعه دهیم که در این باره در بخش بعد صحبت خواهیم کرد.

اشخاصی مثل بیلی گراهام زیاد نیستند، ولی همه ما می‌توانیم درک خود را بالا ببریم و گامهایی را که جهت رسیدن به چنین قوه درونی لازم است، برداریم. بدون شک همه ما از این توان برخورداریم که در صفات و متصل بودن دائمی به خدا بیشتر رشد کنیم و بدین ترتیب نمک قوی باشیم. طریق زندگی شما می‌تواند تشنگی ایجاد کند، مزه دهد، و همانطور که با اشخاص در دوروبر خود تماس دارید، آنها را از فساد اخلاقی حفاظت نماید.

درسی از نور

عیسی در توصیف اینکه پیروان او باید به چه مانند باشد، تنها از تمثیل نمک استفاده نکرد. از تمثیل نور نیز استفاده نمود. در متی ۵: ۱۴ فرمود: «شما نمک جهان هستید.» در اینجا هم جای دارد که از خود پرسیم، عیسی چرا از این استعاره استفاده کرد. مگر نور چه می‌کند؟ جواب ساده این سؤال این است که نور باعث می‌شود که چیزها دیده شوند و ما را کمک می‌کند که آنها را آنطور که هستند، ببینیم.

زمانی که به کاربرد کتابمقدسی «نور» نگاه می‌کنیم، از ایده اصلی چنین برمی‌آید که منظور از آن عرضه داشتن و بیان واضح حقیقت خدا به دیگران است و آن را نورانی می‌کنیم تا دیگران این حقیقت را آنطور که هست، ببینند. این تمثیل به شیوه مدلی از زندگی احتیاج دارد که در تباین با حیاتی که مسیح در آن نیست، بایستد.

این مطلب را در جاهای دیگر کلام خدا هم که در آن از مفهوم نور استفاده می‌شود، می‌توان دید. به عنوان مثال اگر به ۲ قرنثیان ۴: ۶ نگاه کنیم، در این متن به ما گفته می‌شود که زمانی که پیام مسیح برای اولین بار برای ما واضح و روشن شد، خدا «نور خود را در دل‌های ما تابانید تا شناخت جلال خدا در چهره مسیح، ما را منور سازد.» آیا ارتباط بین نور و انتقال پیام انجیل را می‌بینید؟

به همان شکل در متنی که متی می‌نویسد، انگار چنین است که عیسی از پیروان خود می‌خواهد که از نظر روحانی قادر باشند دیگران را روشن نمایند و اینکار را نه فقط از طریق زندگی بر اساس تعالیم، بلکه با توضیح پیام بخشش و فیض او به شکل تمام و کمال نیز انجام دهند. این، آن چیزی است که نور باید باشد.

پس درست به همان شکل که تمثیل نمک دو عنصر فرمول را به ما عرضه می‌دارد، یعنی قدرت درونی و قاطی شدن را، تمثیل نور عنصر نهایی این فرمول را در اختیار ما می‌گذارد تا بدین ترتیب روی دیگران حداکثر تأثیر را داشته باشیم. و این عنصر «ب» است یعنی بیان واضح پیام انجیل. اگر این فرمول را کنار یکدیگر بگذاریم، چنین می‌شود:

$$ق د + ق ش + ب و (نور) = ح ت$$

برای اینکه نور اثری را که از آن انتظار می‌رود، داشته باشد، بر اساس سخن مسیح در متی ۵: ۱۵ - ۱۶ نبایستی به هیچ طریقی پوشانیده شود. و ما هم اگر می‌خواهیم همان اثری را که خدا از ما می‌طلبد، داشته باشیم باید پیام انجیل را به خوبی بدانیم و حاضر باشیم که آن را با دقت و با فصاحت با دیگران در میان گذاریم.

این سخن به این معنی است که ما باید قدری بیشتر بر خود زحمت قبول کنیم و طریق بیان و دفاع از پیام انجیل را به صورتی ساده و واضح یاد بگیریم. ما را لازم است که آماده باشیم تا ماهیت خدا را به مردم بفهمانیم و گناهکار بودن خود و کفاره‌ای را که مسیح بخاطر آن پرداخت، به آنها حالی نماییم. لازم است برای آنها گامهایی را هم که به جهت برخورداری از این بخشش و حیات تازه باید بردارند، بیان کنیم.

اگر چنین نکنیم، مردم علت تفاوت زندگی روزمره ما را با مال خود مجبورند، حدس بزنند. و ممکن است در اینکه خود نیز بتوانند چنین زندگی‌ای داشته باشند، شک کنند.

پس چه باید بکنیم، به نزد آنها برویم و علت را مستقیم بگوییم؟ عده زیادی از مسیحیان فکر می‌کنند که اگر ایمان خود را به شکلی مداوم و مستمر در مقابل چشم آنان زندگی کنند، این افراد آن را دیده و طالب خواهند شد و به نحوی درخواست خواهند یافت که خود چطور می‌توانند به این زندگی دست یابند. و یا چنین توجیه می‌کنند که این افراد با دیدن زندگی آنها به نزدشان خواهند آمد و علت را جویا خواهند شد و آن موقع ایمان خود را با آنها در میان خواهند گذاشت، فرصت را غنیمت شمرده و علت را برای آنها توضیح خواهند داد. ولی بیایید صادق باشیم: آیا این اتفاق واقعاً روی می‌دهد؟

داشتن زندگی مسیحی نمکین و اینکه در رابطه خود با دیگران از قوه درونی بالایی برخوردار باشیم، گرچه به نظر بسیار جذاب می‌رسد، ولی به تنهایی کافی نیست. خدا نکند که ما روی این شیوه بایستیم، زیرا اگر چنین کنیم مردم مستقیم به جهنم خواهند رفت. انجام این هم لازم است که ما پیام را به زبان ساده‌ای که دوستان ما می‌توانند آن را بفهمند و براساس آن عمل کنند، بگذاریم.

پولس در رومیان ۱۰: ۱۴ می‌پرسد: «اما چگونه کسی را بخوانند که به او ایمان نیاورده‌اند؟ و چگونه به کسی ایمان آورند که از او نشنیده‌اند؟ و چگونه بشنوند، اگر کسی به آنان موعظه نکند؟» عیسی فرمود که ما نه تنها باید نمک باشیم، بلکه باید نور هم باشیم؛ پیام فیض او را به شکل واضح و روشن بیان کنیم. اگر هر دو باشیم، در آنصورت قادر خواهیم بود افرادی را که برایشان دل می‌سوزانیم، به انجام آن چیزی که در متی ۵: ۱۶ گفته می‌شود، بکشانیم. بعد از آنکه «اعمال نیکوی شما را» دیدند و پیام اصلی انجیل را فهمیدند، آماده خواهند بود که جهت پیروی از مسیح تصمیم بگیرند و به شکلی پرمعنی «پدر آسمانی را جلال دهند.»

بیا باید صادق باشیم

بیا باید قدری تأمل کنیم و آن سؤال بزرگ را از خود نماییم. آیا این سؤال به درستی وضعیت زندگی شما را توصیف می‌کند؟ در حینی که به این سؤال فکر می‌کنید، باز به آن نگاه کنید.

- + قد / قدرت درونی - نگهداری خاصیت نمکین خود
 - + قش / قاطی شدن - خود را به مردم نزدیک کردن
 - + ب و / بیان واضح - در میان گذاشتن پیام انجیل به صورتی واضح
- =
- ح ت / حداکثر تأثیر

بسیاری را می‌شناسم که این توصیف در مورد آنها صدق می‌کند. مزه‌ای که در زندگی‌شان وجود دارد، خیلی از مواقع مرا متحیر می‌کند. زمانی که می‌بینم تا چه حد دوش به دوش افراد بی‌مذهب پیش می‌روند تا بر زندگی آنها اثر گذاشته آنها را برای مسیح صید کنند، کیف می‌کنم. این افراد به من الهام می‌بخشند.

ولی بسیاری دیگر از مسیحیان با ضرب و تقسیم خود را مشغول کرده‌اند. سعی دارند به نحوی «متد جدید» را به کار بیندازند. می‌گویند: «بلاخره طریقی پیدا می‌کنم که قوه درونی بالا با قاطی شدن هر چه کمتر حداکثر تأثیر را حاصل دهد.» ولی در این امر نمی‌توانند موفق شوند، زیرا از همان افرادی که باید روی آنها تأثیر گذارند، خود را جدا کرده‌اند.

دیگران می‌گویند: «هرچقدر که لازم باشد، قاطی می‌شوم. آنقدر با جمع خواهم دوید که کسی نتواند مرا از میان آنها تشخیص دهد! آن وقت است که حداکثر تأثیر را خواهم داشت.» نه، نخواهید داشت. نه تا وقتی که جدا بودن، نمکین بودن و مزه خود را از دست داده باشید.

بسیاری دیگر هستند که سر و ته موضوع را می‌خواهند چنین بهم آورند: «باشد، من خاصیت مزه بودنم را با داشتن زندگی مسیحی مداوم بالا می‌آورم. سپس خودم را تا آن حد به مردم نزدیک می‌کنم که برای تأثیر بر آنها کافی باشد. ولی خواهش می‌کنم، مرا وادار به این نکن که چیزی بگویم! من ایمان خود را در مقابل چشم آنها زندگی خواهم کرد و شاید به این ترتیب یخ بعضی از آنها آب شود.»

زمان ثابت می‌کند که این گفته، آرزویی بیش نیست. درست همانطور که کلام، بدون عمل باطل است، اعمال هم، بدون کلام نمی‌توانند معنی و محتوا را آنطور که باید، انتقال دهند. مگر نمی‌بینید که مسیح چگونه تأکید دارد که ما هم نمک باشیم و هم نور؟ این بسیار ضروری است که در عین

حال از قدرت تأثیر و مزه بالایی برخورداریم، آماده باشیم که علت آن را در قالب کلمات هم بگنجانیم.

بازنگری

از آنجا که هدف ما داشتن حداکثر تأثیر روی زندگی دیگران می‌باشد، مهم است که روی هر کدام از عناصر این فرمول فکر و تمرکز کنیم.

اگر امید این را داریم که مردم را به سوی مسیح جلب کنیم، لازم است روی قسمت اول فرمول کار کنیم و در خود برخی صفات را توسعه دهیم، صفاتی چون اصالت، شفقت و قربانی. در سه فصل آینده این کتاب به این موارد خواهیم پرداخت.

بعد به دومین عنصر این فرمول وقت خواهیم داد و طرقی را بررسی خواهیم کرد که ما را به دیگران تا به آن حد نزدیک می‌کند که بتوانیم روی آنها تأثیر گذاریم. در زندگی روزمره فرصتهایی را خواهیم دید که می‌توان با استفاده از آنها روی مردم از نظر روحانی تأثیر گذاشت. و این همانجایی است که ماجرا آغاز می‌شود.

مثلاً، چندی پیش جهت اصلاح مو به آرایشگاه رفته بودم. قیافه خانم آرایشگر نشان می‌داد که در روحیه بدی است. می‌خواستم او را از این روحیه بیرون آورم، ولی نمی‌دانستم سر صحبت را چگونه باز کنم. آنجا بود که صدای موسیقی‌ای که در فضای آرایشگاه پخش می‌شد، نظرم را جلب کرد. موسیقی از آن نواهای ملایم ساکسیفون بود. تصمیم گرفتم تیری در تاریکی رها کنم. در همان حالت معمولی گفتم: «کنی جی داره می‌زنه، اینطور نیست؟» خانم آرایشگر با حالتی هیجان زده جواب داد: «مگه شما هم اونو می‌شناسید؟ من که آهنگهاشو واقعاً دوست دارم.»

لازم است این مطلب را اعتراف کنم که در آن لحظه ذهن من کاملاً خالی بود. تجربه من در رابطه با «کنی جی» تنها به پانزده ثانیه‌ای محدود می‌شد که در یکی از شوهای تلویزیونی دیده بودم و تنها چیزی که دیده بودم این بود که با دهان سفونی معروفی را می‌نواخت. همین هم توجه مرا جلب کرد که به آن نگاه کنم. خدا را شکر که خانم آرایشگر از من نپرسید که حرف «جی» در اسم «کنی» مخفف چه چیزی است. چونکه بنده ابداً چیزی در این باره نمی‌دانستم.

بعد از مدتی صحبت روی کنی جی و موسیقی، صحبت ما به تدریج روی مسائل مهمتر کشید و قدری از زندگی خود با من حرف زد. به من گفت که بچه دارد و جدا از شوهرش زندگی می‌کند. برای همین هم صحبت ما روی مسئله ازدواج او پیش رفت و اینکه این تغییر در زندگی بچه‌ها چه اثری گذاشته است.

به من گفت: «برخورد بچه‌ها با این مطلب خوب بود، برای اینکه از کلیسایی که در این نزدیکی هست، از نظر فکری زیاد کمک می‌گیرند. اسمش هست ویلو کریک»
این اسم کلیسای خودمان بود. در حالیکه سعی می‌کردم هیجان خود را مخفی کنم، گفتم: «چقدر جالب!»

از او پرسیدم که اگر خود او هم شده که به کلیسا رفته باشد. گویا یکبار در آن اوایل آمده بود. وقتی از او پرسیدم که چرا دیگر نیامد، علتش را نمی‌دانست. به او گفتم که شنیده‌ام کلیسا هفته‌ای را در پیش دارد که در آن هفته به همه آنها که از کلیسا رفته‌اند، فرصت داده شده که برگردند و هیچ سوآلی هم در این زمینه که چرا رفتند، از آنها نخواهد شد. به من قدری با تعجب نظر انداخت و گفت: «جدی می‌گید؟» جواب دادم: «البته، یه همچین چیزهایی.» و این مطلب در هر هفته کلیسای ما صدق می‌کند. همه می‌توانند برگردند.

نمی‌دانم که آیا به کلیسا برگشته است یا نه. ولی این را مطمئن هستم که خدا در آن لحظه از قدرت و نفوذ خود جهت کمک به زندگی او استفاده می‌کرد. خدا واقعاً کیف می‌کند زمانی که می‌بیند ما به نزد آنها می‌رویم که به کمک او احتیاج دارند. او کیف می‌کند زمانی که می‌بیند ما خطر را می‌پذیریم و با مردم سر صحبت را باز کرده آنها را به سر موضوعاتی می‌آوریم که واقعاً مهم هستند. خدا از این کیف می‌کند که از مسیحیانی معمولی چون من و تو استفاده کند و از نظر روحانی زندگی مردم را از نزدیک اثر گذارد.

ولی اگر قرار است که این امر اتفاق افتد، ما را لازم می‌نماید که براق‌تر درخشیدن را یاد بگیریم. برای همین هم قسمت چهارم در همین زمینه صحبت می‌کند: «قدرت بیان واضح.» این امر بسیار مهم است، زیرا احتیاج به بیان شفاهی انجیل برای مردم بسیار بالاست و اعتماد به نفس خیلی از مسیحیان در این باره بسیار پایین. حتی اگر در این مورد کارکشته هستید، باز احتیاج به تمرین دارید. اگر نکنید، زنگ خواهید زد. و اگر چنین شود، خواهید دید که در فرصتهایی که پیش می‌آید، کنار می‌ایستید و دم نمی‌زنید. برای اینکه خود را آماده نمی‌بینید.

کتاب مقدس در هوشع ۴: ۶ می‌گوید: «قوم من از عدم معرفت هلاک شده‌اند.» حقیقی روحانی اعمال ۸: ۳۱ می‌پرسد: «چگونه می‌توانم بفهمم، اگر کسی رهنمایی‌ام نکند؟» خدا این مأموریت را به من و تو داده است که کلام او را برای مردم دنیا باز و واضح کنیم. بخش مربوط به «بیان واضح» جهت این امر طرح‌ریزی شده است که شما را در انجام این آن به شکل طبیعی و مؤثر کمک کند. دو هزار سال قبل عیسی در روی دامنه تپه‌های کفرناحوم نشست و در حالیکه به آبهای جلیل خیره شده بود، این فرمول را به ما داد. آیا دانستن این مطلب شما را به هیجان نمی‌آورد؟ این امر

شامل دو نفر می‌شود: مسیحی نمکین و کسی که احتیاج به ایمان به مسیح دارد و این دو باهم روی موضوعاتی که واقعاً مهم هستند، صحبت می‌کنند.

عیسی همانند رئیس، و یا معلم و یا واعظ کلیسا نیست که به ما وظیفه‌ای محول کند و ما را تک و تنها بگذارد که خود طریق انجام آن را درآوریم. عیسی به ما فرمولی عطا کرد. هر جا که مزه نمکین قوی و نزدیکی بیشتر با مردم وجود دارد، هر جا که حقیقت به شکلی مستقیم و واضح بیان می‌گردد، هر جا که روح القدس فعال است، در آنجا مسیحی مسری هم وجود دارد که مردم را به سوی نجات الهی رهنمون شود

عیسی فرمود: «شما نمک جهان هستید. شما نور عالمید.»

نکاتی کوچک در بیان انجیل

انجیل امید و دلگرمی بزرگی را عرضه می‌دارد. افرادی گناهکار چون من و شما و دوست ما هم که در همین نزدیکی زندگی می‌کند، همه می‌توانیم کاملاً از گناهان بخشیده شویم و با خدای این عالم در رابطه‌ای پایان ناپذیر قرار گیریم. تنها کاری که باید در این زمینه بکنیم این است که به عیسی به عنوان کسی که گناهان ما را بر دوش کشید، ایمان آوریم و به کار او اعتماد کنیم. این بخشش الهی از همان آغاز تا پایان، هدیه‌ای است که بر اساس خوبی و امتیازات شخصی ما به ما عطا نمی‌شود، بلکه به شکل بلاعوض در مقابل جوابی است که از روی ایمان و باور صورت می‌گیرد. عجیب نیست که پولس می‌فرماید: «زیرا از انجیل سرافکنده نیستم، چرا که قدرت خداست برای نجات هر کس که ایمان آورد؛ نخست یهودیان و سپس اقوام غیریهود.» (رومیان ۱: ۱۶)

متأسفانه اهمال و دودلی ما در امر بیان این خبر خوش به دیگران می‌تواند این فکر را هم القا کند که گویی از این انجیل خجالت می‌کشیم و شرمگین هستیم. حقیقت این است که بسیاری از مسیحیان حسرت این را دارند که محبت خدا را به دیگران هم برسانند، ولی مشکلی که دارند، این است که نمی‌دانند چگونه شروع کنند و چطور این مطلب را با دقت و به شکلی مؤثر بیان دارند. در زیر به چند نکته کوچک اشاره می‌کنیم و امیدواریم که این نکات در شما اعتماد به نفس و شهامت ایجاد کند و شما را در این امر بیشتر مجهز نماید.

۱) برای آنها دعا کنید

واقعیت این است که ما اغلب آنطور که باید برای دیگران دعا نمی‌کنیم. اگر به شکل مرتب برای مردم دعا نمی‌کنیم، این امکان پیش می‌آید که فرصت‌هایی را هم که جهت در میان گذاشتن محبت مسیح با آنها پیش می‌آیند، نمی‌توانیم تشخیص دهیم. خدا از دعا به شکلی عالی استفاده کرده و از آن طریق، انگیزش ما را تغییر می‌دهد، بطوری که اغلب خود ما برای دعاها ایمان جواب می‌گردیم!

۲) با انجیل زندگی کن و از آن حرف بزن

برخی می‌گویند که زندگی مسیحی و خداپسندانه‌شان در این زمینه کافی است؛ احتیاجی نیست که چیزی بگویند. مشکل چنین نظری این است که بر اساس کتاب مقدس نیست و

فرد با این سخن بیشتر خود را گول می‌زند. مسیحیان اولیه گرچه براساس انجیل زندگی می‌کردند، ولی منتظر نمی‌ماندند که دیگران نزد آنها بیایند. در بیان اینکه زندگی آنها چطور چنین بنیادی عوض شده است، خود پیشقدم می‌شدند. در محتوای انجیل و در جوهر آن چیزی هست که با مشاهده تنها کشف نمی‌گردد. احتیاج به توضیح دارد.

برخی‌ها بی‌آنکه به انجام زندگی مسیحی تأکید کنند، دائم روی اعلان انجیل آن اصرار دارند. اعمال بیشتر از کلمات با دیگران حرف می‌زنند، ولی فردی که می‌خواهد شهادی مؤثر برای مسیح باشد، به هر دو احتیاج دارد. عیسی و ایمانداران اولیه در هر دو نمونه بودند: با انجیل زندگی و از آن صحبت می‌کردند.

۱۳) اهمیت پیام را بفاطر داشته باش

مهمترین چیزی که تا به حال برایتان اتفاق افتاده است، چیست؟ ایمان آوردن به مسیح، اینطور نیست؟ پس، مهمترین کاری که می‌توانی برای شخصی دیگر انجام دهی، این است که او را به نزد مسیح آوری. پطرس آنچه را که عیسی در یوحنا ۱۴: ۶ مدعی است، دقیقاً به یاد ما می‌آورد: «در هیچ‌کس جز او نجات نیست، زیرا زیر آسمان نامی جز نام عیسی به آدمیان داده نشده تا بدان نجات یابیم.» (اعمال ۴: ۱۲).

پولس به ما یادآور می‌شود که «هرکس که نام خداوند را بخواند، نجات خواهد یافت.» و سپس ادامه داده به برخی از واقعیات سخت اشاره می‌کند: «اما چگونه مردم به خداوند پناه آورند، درحالی‌که به او ایمان ندارند؛ و چگونه ایمان بیاورند، درحالی‌که راجع به او چیزی نشنیده‌اند؟ و چگونه بشنوند، اگر کسی مژده انجیل را به ایشان اعلام نکند؟» (رومیان ۱۰: ۱۴)

مهمترین پیام دنیا به من و شما به امانت سپرده شده است. اگر این را دائم به خود یادآور شویم، می‌تواند در بیان محبت مسیح به دیگران ما را قویا انگیزش دهد.

۱۴) به یاد داشته باش که در بشارت، موفقیت پی هست و

پی نیست

خط باریکی بین ضرورت وظیفه‌ای که داریم و حس خطا و اینکه برای اینکار کفایت نداریم، وجود دارد. این سخن حقیقت است که مردم بدون مسیح به شکلی ابدی گمگشته‌اند. و این هم حقیقت است که ما در هر فرصت معقولی که پیش می‌آید، مسئولیت داریم به دیگران بشارت دهیم. ولی هرگز نباید نقش خدا را با نقش خود اشتباه بگیریم. اوست که مردم را به توسط

روح القدس به جانب خود می‌کشد. روح القدس مردم را نسبت به گناه، عدالت و داوری ملزم می‌نماید (یوحنا ۱۶: ۸). وظیفه ما این است که محبت او را از طریق زندگی و سخنان خود به دیگران برسانیم. این فکر خطرناک است که انگار کار خدا در این جهان کاملاً به تلاش من وابسته است. چنین تفکری، فرد را از شادی بیان کردن ایمان خود به دیگران می‌زداید و او را به مسیحیتی شریعت‌گرا و غرق در حس خطا می‌کشانند.

بگذارید از بشارت موفق، تعریفی متعادل برایتان بیاورم:

موفقیت در بشارت این است که در بیان خبر خوش انجیل به دیگران آن هم به قوت

روح القدس، ما پیشقدم گردیم و نتیجه را به خدا واگذاریم.

اگر مطابق این تعریف زندگی کنیم، بشارت خالی از هرگونه حس خطا، به شیوه زندگی ما تبدیل خواهد شد. در همان حال که به مسئولیت خود پایبند هستیم (به دنبال فرصتهایی هستیم که در آنها پیشقدم شده به دیگران بشارت دهیم) اینکار را با آرامش در فکر انجام دهیم و بدانیم که خدا سهم خود را انجام خواهد داد. اینکه کسی به مسیح ایمان آورد، ابداً به اصرار و ابرام و اقناع ما ربطی ندارد. این، کار فیض الهی است که در آن ما در قوت خدا تا به آنجا که می‌توانیم، بشارت می‌دهیم و در جریان اینکار و نتیجه آن کاملاً بر خود خدا متکی هستیم. می‌بینید این تفکر چگونه ما را آرامی می‌دهد!

(۵) در بیان داستان زندگی شخص خود ماهر شو

یکی از بهترین جاهایی که شخص می‌تواند بشارت را شروع کند، از خود شما شروع می‌شود. چیزی هست که شما در آن باره بهتر و مقتدرتر از هر کس دیگری در دنیا می‌توانید صحبت کنید - درباره شخص خودتان! زمانی که صحبت به داستان شما و کار خدا در زندگی شما می‌رسد، شما دیگر تنها استاد ماهرید. و چرا از این مهارت جهت کمک به دیگران استفاده نکنید!؟

مردم اغلب از شنیدن مذهب و دین و واجبات مذهبی خسته‌اند. ولی هیچ چیز مانند داستانی واقعی از رابطه فرد با خدا نظر بسیاری از آنها را به خود جلب نمی‌کند. برای همین هم هست که در ابتدای این دوره از افراد می‌خواهیم که شهادت زندگی خود را نوشته و آن را با دیگران در میان گذارند. شاید بخواهید که به پیشنهاداتی که در موضوع اول در این باره مطرح شد، برگردید و شهادت خود را از سر نو مرور کنید.

بهترین مدتی که می‌توانید به بیان داستان خود وقت دهید، بین ۳ تا ۵ دقیقه است. اینقدر کوتاه که بتوانید در شرایط و وضعیت‌های مختلف به سرعت آن را با دیگران در میان گذارید. شاید بخواهید

که با سر گروه و یا ایمانداري که در مسیح بالغ است، بنشینید و داستان زندگی خود را با او ارزیابی کنید و در گنجاندن آن فکرهای مؤثر و کارآیی که در ذهن دارید، از او کمک بگیرید. افکار خود را بنویسید و شهادت خود را حفظ کنید. به جای اینکه شهادتتان را خشک و بیروح بکنید و یا از روی نوشته بخوانید، خواهید دید که حفظ آن باعث می‌شود که داستان زندگی خود را به طور طبیعی با مردم در میان گذارید. آنچه را که می‌خواهید با مردم در میان بگذارید، خواهید دانست و لزومی نخواهد داشت که در زیر بار فشار ایستید و فکر کنید. و زمانی که آن را به خوبی بلد هستید، به کار گرفتن آن به شکل‌های مختلف در مواقع مختلف آسان و ساده می‌گردد.

«بلکه در دل خویش مسیح را در مقام خداوند برافرازید و همواره آماده باشید تا هرکس دلیل امیدی را که در شماست بپرسد، او را پاسخ گویند.» (۱ پطرس ۳: ۱۵)

۶) از شعارهای مسیحی استفاده نکن

یکی از خطرات بزرگ شدن در کلیسا این است که ما زبان مخصوص به خود را توسعه می‌دهیم و با زبان مردم بیرون از کلیسا بیگانه می‌شویم. به استعمال کلیشه‌هایی که به نظر روحانی می‌رسند، عادت می‌کنیم و اغلب در صحبت‌های خود با افراد بیرون از کلیسا از این کلیشه‌ها بی‌آنکه فکر کنیم، استفاده می‌نماییم. این کلیشه‌ها به جای اینکه اصل مطلب را به وضوح به مردم بیان کند، باعث رم دادن آنها می‌گردد. از مردم نپرسید: «آیا نجات پیدا کرده‌اید؟» «آیا به خون بره شسته شده‌اید؟» صحبت روی این مطلب که «با برادرت در خداوند در پای صلیب زانو زدن» ممکن است اشک به چشمان تو آورد، ولی برای فردی که هنوز چیزی نمی‌داند و سعی می‌کند که داستان ایمان آوردن خود را برای او بیان کنی، بی‌معنی خواهد بود. بهترین کار این است که فرض کنید این افراد از مسیحیت چیزی به آن صورت نمی‌دانند و پیام انجیل را به شکلی عادی و به زبانی که آنها صحبت می‌کنند، برایشان بیان کنید.

۷) در بردن آنها به کتاب مقدس و نشان دادن آیات به آنها

اعتماد به نفس داشته باش

«همواره آماده باشید.»

هیچ چیز به اندازه استفاده از کلام خدا جهت پشتیبانی حرفه‌ایی که می‌زنید، مؤثر نیست. مگر نه این است که پیام خوش انجیل هم در آنجا نوشته شده است. در همانحال که داستان شما بهترین نقطه شروع جهت بشارت است، این امر نیز حائز اهمیت است که به افراد نشان دهیم که خدا درباره گناه آنها چه می‌گوید، برایشان در این زمینه چه کرده است، و شخص چگونه باید به حضور او بیاید.

طرق مختلفی جهت رسانیدن خبر خوش انجیل وجود دارند. ببینید کدامیک برای شما به بهترین نحو کار می‌کند. درست همانطور که حفظ کردن شهادت زندگی‌تان در این امر کمک مؤثری بود، حفظ کردن برخی از آیات کلام خدا از ترجمه‌ای ساده و روان هم می‌تواند کمک شایانی باشد. مواقعی خواهد بود که به کتابمقدس دسترسی نخواهید داشت، جزواتی هم در اختیارتان نخواهد بود و یا اینکه استفاده از آنها مناسب نخواهند بود. در چنین مواقعی بیان کردن یک و یا دو آیه مربوط به آنچه که در داستان زندگی‌تان گفتید، می‌تواند به شکلی مؤثر اثر گفته‌های شما را تقویت کند.

اگر حفظ کردن آیات برایتان مشکل می‌نماید، راه آسانتری هم هست. گرچه این سخن به این معنی است که شما دائم کتابمقدس را در دسترس داشته باشید. شاید بخواهید که یکی از این کتابمقدس‌های جیبی را دائم به همراه داشته باشید! در بکارگیری این روش، شما را لازم است که فقط محل آیات را به یاد داشته باشید (مثلا رومیان ۳: ۲۳). محل آیه بعد را در حاشیه این آیه بنویسید و بدین ترتیب جلو روید.

چه آیات را حفظ کنید و چه محل آنان را در حاشیه کتابمقدس بنویسید، آیاتی را انتخاب کنید که اصل مطلب پیام انجیل و عناصر ضروری آن را بیان می‌کنند: گناه ما و محکومیتی که در اثر آن بر ماست؛ کار خدا در نجات ما که با فرستادن مسیح به جهت حمل گناهان ما صورت گرفت؛ و این احتیاج هر کس به قبول این هدیه بلاعوض عفو الهی. شاید بخواهید که در موضوع دوم، آن آیاتی را که به پیام انجیل مربوطند، باز نگاه کنید. در این زمینه جزوه‌های بشارتی هم می‌توانند مفید باشند.

برخی از مسیحیان آیات مفیدی را در این رابطه از کتاب رومیان پیدا کرده‌اند که بسیار مؤثر است:

گناه انسان: رومیان ۳: ۲۳، ۶: ۲۳

کار خدا جهت نجات ما: رومیان ۵: ۸ (و نیز افسسیان ۲: ۸ و ۹)

احتیاج به توبه: رومیان ۱۰: ۹ و ۱۰

بسیاری از افراد در تجربه خود این را هم مفید دیده‌اند که بعد از بیان داستان زندگی خود، به جای آنکه آیات حفظ شده را به زبان خود برای فرد بیان دارند، از جزوه‌هایی که با کلماتی درست و بجا نوشته شده‌اند، استفاده نمایند. در این رابطه جزوه‌های خوبی موجود هست که می‌توانید از کلیسای خود آنها را تهیه کنید. امتیاز استفاده از این جزوات در این است که مطالب در آنها به شکل منطقی و با پشتیبانی آیاتی که به موضوع مربوط هستند، به پیش می‌رود. و در انتها هم از فرد در قبال آنچه که شنیده است، پاسخ می‌طلبد.

اگر می‌خواهید از این جزوات استفاده کنید، از جزوه‌ای که می‌پسندید، استفاده کنید. و در حین زمان با تمامی مطالب آن، خود نیز آشنا می‌گردید. خود شما چند بار آن را بخوانید و تمرین کنید تا در بیان آنچه که در آن آمده است، ماهر گردید. زمانی که به این مهارت رسیدید، در صحبت خود دیگر بیشتر بر فرد متمرکز خواهید بود، نه جزوه! و نیز چند مقدمه جهت شروع صحبت هم یاد بگیرید. اینها باعث خواهند شد که بتوانید به شکلی کاملاً طبیعی مطلب را از شهادت زندگی خود (و یا از صحبت) به پیام انجیل بکشانید.

مثلاً «ما انسانها به ریاکاری عادت کرده‌ایم، به اینکه دائم فیلم بازی کنیم و متأسفانه این، در حیطه مذهبی بیشتر رواج پیدا کرده است که کلیسا هم از آن مصون نمانده. آنچه که خیلی از مردم نمی‌دانند این است که بین مذهب، و داشتن رابطه شخصی با خدا فرق هست. در این جزوه من واقعاً به این فرق پی برده‌ام. راستش حالا که وقت زیادی نداریم، چگونه به من این جزوه را به شما بدم. واقعاً ممنون می‌شوم اگر نظرتان را در این باره به من بگوید.» و یا «مریم جان، بین بسیاری از چیزهایی که می‌پرسی و روی آن صحبت کردیم، در این جزوه می‌توانی پیدا کنی، چگونه چند دقیقه وقت بدیم و این جزوه را با هم بخوانیم و روی آن فکر کنیم؟»

۱) بیشتر روی دیگران متمرکز باشید تا روی خود و یا مطالبی که می‌گویید

- «اما به نر می و با احترام.»

در بیان پیام انجیل این خطر دائم وجود دارد که به جای آنکه روی موضوع اصلی متمرکز باشیم، روی احساسات خود در آن موقع و یا مطالب و روشی که پیش گرفته‌ایم، متمرکز شویم؛ تمرکز ما باید روی فردی باشد که با او صحبت می‌کنیم. هدف این است که از آن فرصت به جهت به

نمایش گذاشتن اطلاعات و دانش خود استفاده کنیم و یا تمامی کتابمقدس را از پیدایش تا مکاشفه در مغز او فرو بریم. هدف این است که در نهایت نرمی و احترام مسیح را به او معرفی نماییم. زمانی که آماده هستیم، شهادت زندگی خود را به خوبی بلدیم، و می دانیم هم که مطالب اساسی پیام انجیل چیست، دیگر لزومی ندارد که نگران باشیم و در هراس که چطور خواهد شد و بعد چه بگویید. ما می توانیم تمرکز خود را روی فرد بگذاریم و از خداوند بخواهیم که به ما حکمت و بصیرت و حساسیت عطا کند تا به بهترین نحو پیام انجیل را بر اساس طرز برخورد طرف مقابل و در نظر داشتن شرایط و اوضاع در اختیار او قرار دهیم.

اصل مهم در این مورد چنین است: **تا جایی پیش روید که طرف مقابل می خواهد.** خدا به هیچ عنوان اراده آزاد افراد را زیر پا نمی گذارد. ما نیز نباید چنین کنیم. بعضی از افراد در صحبت هایی که دارید، به نحوی نشان می دهند که دیگر نمی خواهند از این حرفها بشنوند. ما باید به این احساس آنها احترام بگذاریم و آنها را مقید نکنیم. به یاد داشت باشید که آوردن آن شخص به ایمان، وظیفه ما نیست. اگر قلب خود را به روی پیام بسته اند، باید دعا کنیم که خدا دل سخت آنها را نرم کند. برخی دیگر شاید در شنیدن شهادت زندگی ما از خود علاقه نشان دهند، ولی وقتی که می خواهیم آن را با پیام انجیل آجین و آن پیام را به زندگی شخصی آنها مربوط کنیم، علاقه خود را از دست بدهند و یا احساس خطر نمایند. در اینجا است که باید عقبگرد کنیم و از خداوند سپاسگذار باشیم که چنین فرصت بیان را در اختیارمان گذاشت و آنها را به دست او بسپاریم. ممکن است که فرصت دیگری برای ادامه صحبت با آن شخص هرگز پیش نیاید. بیاد داشته باشید: «یکی می کارد، دیگری می درود» (یوحنا ۴: ۳۷)، و این با خداست که آن بذر کاشته شده را رشد دهد (اقرنتیان ۳: ۶). همینقدر کافی است که ما توجه آنها را به جانب مسیح معطوف کنیم.

برخی ها هم با علاقه ای اصیل و مسائل و موانعی که مانع ایمان آوردن آنها می شود، ممکن است به حرف شما گوش دهند. در چنین مواقعی، اگر سوالات پیچیده هستند، شاید به آنها پیشنهاد کنید که با هم به دنبال جواب بگردید. چنین پیشنهاد از جانب شما که مایلید از همانجایی که آنها هستند، کار را ادامه دهید، جزو قسمت آماده بودن است و با آنها به نرمی و احترام رفتار می کنید. و کسانی هم خواهند بود که مایلند به مسیح ایمان آورند و کاری را که خدا از طریق او برایشان انجام داده است بپذیرند. مواقعی هست که با اینکه گرسنگی روحانی را در طرف مقابل می بینیم، ولی از ترس اینکه مبدا بشارت ما به فشارت تبدیل شود، از دعوت او به اینکه خود را به خداوند بسپارند، امتناع می کنیم. معهدا چنین سوآلی این مطلب را برایشان واضح می کند که در این زمینه به خواست و تصمیم از جانب خود آنها نیاز هست. هیچکس نمی تواند به زور به این رابطه شخصی

با مسیح کشیده شود. این کاری است که شخص براساس اراده آزاد خود در آن لحظه انجام می دهد و خود تصمیم می گیرد عیسی را به عنوان منجی، خداوند و بردارنده بار گناه خود بپذیرد.

۹) مقایساتی که می شود در بیان انجیل استفاده کرد

عیسی معمولاً در تعالیم خود از مثلها استفاده می کرد و این کلمات تصویرساز، نکته سخن او را بهتر از توضیحات بلند و بالا می رسانید. مقایسات زیر شاید در بیان برخی از جنبه های انجیل مفید باشند. آنها را به زبان خود به هر شکل که می خواهید، بکار بگیرید.

۱- «من از همه بهترم».

اگر همه ما به کنار مثلاً دریای خزر برویم و به طرف باکو شنا کنیم، فکر می کنید بهترین شناگر ما تا کجا بتواند شنا کند؟ شما تا کجا شنا خواهید کرد؟ جواب به این سؤال در افراد مختلف، با هم فرق خواهد داشت، اینطور نیست؟ برخی چند متر، برخی تا بیست متر و برخی هم تا بیست کیلومتر. ولی فکر نمی کنم که کسی بتواند این مسافت را شنا کند. فاصله بیش از اندازه زیاد است. معیار بیش از اندازه بالاست. حال حماقت ورزشکاری را تصور کنید که خود را با دیگران مقایسه کرده و با فخر فروشی می گوید: «به این بچه ننه ها نگاه کن، من می توانم بیست کیلومتر شنا کنم.» واقعیت این است که او هم مثل بقیه به همان سرنوشت دچار است؛ او هم بعد از مدتی شنا، مثل آنان غرق خواهد شد. اینکه چقدر شناگر خوبی است و چقدر می تواند شنا کند، در اینجا دیگر مورد ندارد. در شنا به اندازه کافی خوب و ماهر نیست. به همان شکل هیچکدام از ما آنقدر خوب نیستیم که به آسمان برسیم، در معیار کامل خدا بگنجیم. رومیان ۳: ۲۳ می گوید که «همه گناه کرده اند و از جلال خدا محرومند.» از آنجا که خود خدا معیار است، مقایسه با دیگران کار احمقانه ای بیش نیست. به جای نگاه به دیگران که آنها هم چون خدا ما گناهکارند و خوش کردن دل خود، باید خود را با خدا مقایسه کنیم که کاملاً پاک و از نظر اخلاقی کامل است. برداشتن چشم خود از دیگران و دوختن آن به خدا ما را به این درک شوک آور خواهد کشاند که بین خدای قدوس و انسان گناهکار ورطه ای هست که نمی توان روی آن پل زد و هیچ شخص گناهکاری نمی تواند با نیکی و تلاش شخصی خود از این ورطه عبور کند.

۲- «من آنقدرها هم بد نیستم.» (الف)

فکر کنید که در کنار جاده‌ای پیاده پیش می‌روید و سعی دارید که با دست بلند کردن به ماشین‌های دیگر از آنها سواری گرفته به مقصد برسید. جاده از میان مراتع سبز و خرم می‌گذرد و در اطراف گوسفندان زیادی هستند. پیاده روی در آن جاده می‌توانست واقعاً دلپذیر باشد ولی متأسفانه نه امروز؛ چونکه هوا سرد و ابری است. خوشبختانه خانواده‌ای دل به حال شما می‌سوزاند و می‌ایستد که شما را سوار کند. یکی از بچه‌های خانواده از دیدن گوسفندان و بره‌هایی که دور و بر مادر خود جست و خیز می‌کنند، به هیجان آمده و می‌گوید: «بابا، به اون گوسفند نگاه کن، چقدر سفیده! درست مثل ابر.» و بعد از چندی از خستگی مسافرت به خواب می‌رود. مدتی می‌گذرد، هوا سیاه می‌شود و روی زمین را برف همانند پودر می‌پوشاند. بچه از خواب بیدار می‌شود و داد می‌زند؛ «بابا، به سر اون گوسفندا چه اومد؟ همه‌شون کثیف شده‌اند.»

بله، واقعاً به سر آن گوسفندا چه آمد؟ آیا تغییری در آنها پیش آمد به طریقی که در یک لحظه سفید به نظر آیند و لحظه‌ای دیگر سیاه. نه، گوسفندان ابداً تغییر نکردند. گوسفندان همان بودند. در آن زمینه سبز چمنزار سفید به نظر می‌آمدند، چنان تمیز که انسان می‌خواست آنها را بغل کند. آنچه که عوض شده بود دورنمای آن دختر بچه بود، معیار مقایسه‌اش فرق کرده بود.

زمینه را از چمن به برف عوض کن، رنگ اصلی گوسفندان ظاهر می‌شود، آنطور که واقعاً هستند.

به همان نسق ما هم زمانی که خود را با همسایه بغل دستی و یا همشهری چند محله بالاتر مقایسه می‌کنیم، ممکن است خوب بودن وضعمان را گمان بریم. ولی دیگران زمینه درستی برای مقایسه نیستند. زمانی که خود را با خدا مقایسه می‌کنیم، درست همانند گوسفند به برف، کثیفی وجود ما ظاهر می‌شود. اشعیا از دید خدا می‌فرماید: «همه اعمال عادلانه ما، مانند لته ملوث می‌باشد.» او ما را آنطور که هستیم، می‌بیند.

«من بد نیستم.» (ب)

گناهکار بودن ما به این معنی است که ما اغلب خود را بالاتر از آنچه که هستیم تصور می‌کنیم. (فیلیپیان ۲: ۳). شما هم مثل من شاید وسوسه بشوید که گناه خود را کوچک

جلوه دهید و فکر کنید که واقعاً زیاد هم بد نیست. شاید دست شما به آن «گناهان کبیره» آغشته نشده و وجودتان مانند بقیه افرادی که در چنین گناهان به سر می‌برند، ملوث نگشته است. ولی این اصلی نیست که کتابمقدس بر آن صحه گذارد. زیرا گناه ما را از درون به فساد می‌کشد. حتی به قول ما گناهان کوچک هم نزد خدا اهانت است. مگر نه این است که ناپااقتی از خدا و خوردن آن میوه زیاد هم بد به نظر نمی‌آید، ولی با این حال به محکومیت کل نژاد بشر منتهی شد.

اگر فقط یک قطره زهر را در لیوانی آب بریزید، آب خوب را به آبی بد تبدیل می‌کند. یک قطره زهر چنین اثری دارد. در سراسر مایع پخش می‌شود و آن را چنان زهرآگین می‌کند که شخص را به مرگ سوق می‌دهد. گناه هم روی ما چنین اثری دارد. یعقوب ۲: ۱۰ به ما می‌گوید: «زیرا اگر کسی تمام شریعت را نگاه دارد اما در یک مورد بلغزد، مجرم به شکستن تمام شریعت است.» به سخنی دیگر، اگر تمامی عمر خود را تا پایان به کاملیت زندگی کرده باشید و تنها یک دروغ کوچک در زمان بچگی‌تان گفته باشید، به همان اندازه محکوم خواهید بود که گویی تمامی اوامری را که در کتاب آمده است، شکانده‌اید. ما به دلیل میزان و کمیت گناهانمان محکوم نمی‌شویم. ما از آن جهت که گناه می‌کنیم، گناهکار شمرده نمی‌شویم، گناه می‌کنیم، زیرا گناهکار هستیم و به غیر از گناه چیزی از ما بیرون نمی‌تراود. رومیان ۶: ۲۳ می‌گوید: «زیرا مزد گناه مرگ است.» - جدایی ابدی از خدا. خوشبختانه قضیه به همینجا خاتمه نمی‌پذیرد. آیه فوق ادامه داده و می‌گوید: «اما عطای خدا حیات جاویدان در خداوند ما مسیح عیساست»

۳- «چه لزومی داشت که عیسی جای من بمیرد؟»

دختر خانم دانشجویی به دلیل رانندگی بی‌احتیاط توسط پلیس گرفته شد و معلوم گشت که مست هم هست. او را دستگیر و بعد جهت محاکمه به دادگاه بردند. اتفاقاً در آن روز بنصوص پدر این شخص که خود قاضی هم بود، ریاست آن محکمه را برعهده داشت. دختر خانم دانشجو پیش خود فکر می‌کرد: «به، چه شانسی! خوب شد بابام تو این دادگاه. برام سخت نمی‌گیره.» با این وجود، پدر این دختر خانم به عنوان قاضی وظیفه شناس و منصف که از هیچکس طرفداری نمی‌کرد، معروف بود. برای او دیدن دخترش در جایگاه متهمین آن هم به جرم رانندگی در حال مستی بسیار دردناک بود. پدر از همان بچگی به این دختر یاد داده بود که به قانون احترام گذارد و با دیگران به شکلی مسئول و متعهد رفتار نماید. با اینحال نمی‌توانست در این پرونده دخل و تصرفی کند. این امر در حق دیگران منصفانه نبود و قانون را مسخره می‌نمود. در بطن آن غم و

غصه عظیم، پدر، دختر خود را به حداکثر مجازاتی که قانون تعیین می‌کرد، محکوم نمود - جریمه عظیمی که پدر از عدم توان دختر خود در آن مورد به خوبی آگاه بود. دهان دختر از شدت شنیدن خبر مجازات کلید شد.

و سپس اتفاقی باور نکردنی روی داد. قاضی شغل قضاوت خود را از تن درآورد و از پشت میزی که لحظاتی قبل از آنجا محکومیت و مجازات دختر خود را صادر کرده بود، بیرون آمد و به جایی که دختر محکومش ایستاده بود، رفت. دست خود را به جیب برد و دسته چک خود را بیرون کشید و به دادگاه گفت: «به عنوان شهروندی عادی، مایلم جریمه دختر خود را بپردازم.»

ما هم همانند دختر آن قاضی، قانون را زیر پا گذاشته‌ایم. ولی فرق پرونده ما با آن دختر خانم این است که ما قانون خدا را زیر پا گذاشته‌ایم و آنچه که به آن محکوم می‌شویم، پول نیست، محکومیتی ابدی است. خدا به عنوان پدر آسمانی ما، فرزندان خود را دوست دارد. ولی این سخن به این معنی نیست که او گناه را ندید بگیرد و طوری وانمود کند که انگار چیزی اتفاق نیافتاده است. گناه باید مجازات گردد، و رومیان ۶: ۲۳ مجازات گناه را مرگ اعلان می‌کند، «بدون ریختن خون، آمرزشی نیست.» (عبرانیان ۹: ۲۲). عیسی خدا بود که جسم گرفت و به میان ما آمد تا گناهان ما را او بر دوش گیرد. در مورد مأموریتش ادعا کرد که آمده «تا جانش به عوض بسیاری بدهد.» (مرقس ۱۰: ۴۵) «زیرا مسیح نیز یک بار برای گناهان رنج کشید، پارسایی برای بدکاران، تا شما را نزد خدا بیاورد. او در عرصه جسم کشته شد، اما در عرصه روح، زنده گشت.» (۱ پطرس ۳: ۱۸).

ولی ما نیز همانند دختر آن قاضی، لازم است غرور خود را ببلعیم و آنچه را که پدر برای ما تدارک دیده است، بپذیریم. او ما را به زور به اینکار و نخواهد داشت. در قبول این هدیه عظیم او، چیزی از دست نمی‌دهیم، بلکه با آن همه چیز را عاید خود می‌کنیم.

شکل بفشی به پاسخ

۱- کمیت و کیفیت روابط خود را با غیر مسیحیان ارزیابی کنید. آیا از آن راضی هستید؟

۲- برای حفظ دوستی خود با غیر مسیحیان و نیز یافتن دوستان جدید چه نقشه‌ای دارید؟

در چه چارچوبی پیام انجیل را به دیگران عرضه می‌دارید؟ در زیر بنویسید.

بیش موضوع

۱- کلیسایی که در جامعه شاهد مثبتی است (نور و نمک)، به چه مانند است؟ روی چه چیزهایی تأکید خواهد داشت؟ چه چیزهایی را به انجام خواهد رسانید؟ کلیسای خود را ارزیابی کنید.

۲- در حیطه نفوذ چنین کلیسایی، فرد و یا خانواده‌ای که شاهد مثبت باشد، چگونه خواهد بود؟ خود و خانواده خود را ارزیابی کنید.

۳- چرا بیان ایمان خود به دیگران مسیحیان تا اینحد مشکل به نظر می‌رسد؟

۴- برای اینکه در میان دوستان و خانواده خود شاهدی مثبت باشید، می‌خواهید چه کنید؟

۵- برای نجات چه کسانی می‌خواهید دعا کنید؟ وقت بدهید و گروهی برای این افراد دعا کنید.

۶- چارچوب انجیلی را که به مردم عرضه می‌دارید، برای گروه بیان کنید و بگذارید به شکل سازنده آن را مورد انتقاد قرار دهند.

گام‌هایی به جهت اطاعت

۱- بحث روی این مطلب بر فکر اصلی شما چه تأثیری گذاشته است؟ بطور خلاصه بنویسید.

۲- تصمیم دارید این را چگونه به مرحله عمل بگذارید (کی، چه کسی، کجا، و غیره)؟

۳- خود را متعهد کنید: اهدافی را تعیین و آن را با گروه و یا سر گروه در میان گذارید.

به کمک خدا، من: